

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن  
بازتایپ و ارسال: سازمان انقلابی افغانستان  
۱۱ مارچ ۲۰۱۳

## دفاع از مانو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش نهم)

مانو و انقلاب فرهنگی پرولتاریانی

### ۱- خطر احیاء سرمایه داری

لنین هرگز این پندار واهی را به خود راه نداد که پیروزی انقلاب سوسیالیستی و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، مسأله پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و ساختمان جامعه سوسیالیستی را برای همیشه حل کرده است. لنین چند بار خطر بازگشت سرمایه داری را در شوروی یادآوری کرده و شرکت توده ها را در مبارزه با آن و به طور مشخص با یکی از مهمترین مظاهر آن، یعنی با بوروکراسی ضروری دانسته است.

خطر احیاء سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی بر چه پایه ای استوار است:

**الف-** وجود طبقات و مبارزه طبقاتی در تمام دوران گذار از سرمایه داری به کمونیسم و بنابر این خطر بازگشت جامعه سوسیالیستی به قهقراء، به جامعه سرمایه داری. به لنین گوش فرادهیم.

"بعد از سرنگون شدن قدرت سرمایه، بعد از خرد شدن دستگاه دولت بورژوازی و بعد از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی از بین نمی رود (آنطور که نمایندگان عامی سوسیالیسم کهنه و سوسیال دموکراسی قدیم فکر می کنند)، بلکه فقط شکل آن تغییر می کند و در بسیاری از زمینه ها شدید تر میشود".  
باز هم:

"گذار از سرمایه داری به کمونیسم یک دوران کامل تاریخی است. تا این دوران به پایان نرسیده استمارگران مسلماً امید به احیاء را نگه می دارند، امیدی که به کوشش در راه احیاء می انجامد"

مانو این آموزش لنین را صریحتر و روشنتر بیان می دارد:

"جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی است. در این مرحله تاریخی طبقات، تضاد های بین طبقات، و مبارزه طبقاتی به موجودیت خود ادامه می دهند و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری و همچنین خطر احیاء سرمایه داری بجای میماند". (تکیه روی کلمات همه جا از ما است).

آنچه در این آموزش باید تأکید کرد و انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خلق چین آن را برجسته تر کرد، اینست که در تمام دوران "گذار از سرمایه داری به کمونیسم، یعنی آن دورانی که سرمایه داری را از جامعه بدون طبقات، یعنی از

کمونیسم جدا می کند" (لنین) و "تا این دوران به پایان نرسیده" استمارگران" یعنی طبقات و مبارزه طبقاتی و بنابر این خطر بازگشت به قهقراء همچنان موجود است. به مبارزه دولت سوسیالیستی و حزب نیرومند آن با عنصر یا عناصر "بورژوا و منحنط" که گاه گاه سربلند می کنند برچسب مبارزه طبقاتی زدن در واقع به مسخره گرفتن طبقات و مبارزه طبقاتی، کاریکاتور ساختن از طبقات و مبارزه طبقاتی است، آن مبارزه ای که به گفته لنین "در بسیاری از زمینه ها شدید تر میشود".

**ب-** پس از انقلاب سوسیالیستی، بورژوازی که از "سریر قدرت به زیر افتاده" نه به مثابه طبقه به یکبار دود می شود و به هوا می رود و نه در مقاومت او در برابر دیکتاتوری پرولتاریا فتوری روی می دهد، به عکس این مقاومت آنطور که لنین توضیح میدهد به اشکال مختلف فزونی می گیرد:

"دیکتاتوری پرولتاریا بیدریغ ترین و بی امانترین جنگ طبقه جدید علیه دشمن مقتدر یعنی بورژوازی است که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار فزونتر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی و نیرو و استواری روابط بین المللی بورژوازی نبوده، بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز می باشد، زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره همه روزه، هر ساعت به طور خود به خودی و به مقیاس وسیع، سرمایه داری و بورژوازی پدید می آورد".

**ج-** مقاومت سرمایه داران به پهنه سیاسی و نظامی محدود نمی شود، بلکه ایدئولوژی و فرهنگ را نیز در بر می گیرد و این مقاومت بورژوازی در زمینه فرهنگ به مراتب سرسخت تر و غلبه بر آن دشوارتر است. تا زمانی که ایدئولوژی و فرهنگ طبقات کهنه از ذهن توده ها زائل نشده و ایدئولوژی و فرهنگ پرولتاریائی به جای آن ننشسته، بورژوازی از آن برای برانگیختن توده ها و در دست گرفتن مجدد قدرت استفاده می کند.

"در هم شکستن مقاومت سرمایه داران نه تنها مقاومت نظامی و سیاسی بلکه همچنین مقاومت ایدئولوژیکی آنها است یعنی مقاومتی که از همه عمیقتر و قویتر است. اینست وظیفه ما". (لنین)

و مائو این آموزش لنین را چنین بیان می دارد:

"مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیرو های سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژی همچنان طولانی و پریپیچ و خم و حتی گاهی بسیار حاد خواهد بود".

در زمینه اهمیت ایدئولوژی در تصرف قدرت سیاسی مائو بر آنست که برای سرنگونی یک قدرت سیاسی باید قبل از هر چیز افکار عمومی را آماده ساخت و در زمینه ایدئولوژی کار کرد. این حقیقت هم برای طبقه انقلابی و هم برای طبقه ضد انقلابی صادق است. در آستانه انقلابات بورژوائی در اروپا بورژوازی در واقع از آغاز رنسانس، ایدئولوژی و تأسیسات سیاسی نظام کهنه را مورد انتقاد قرار داد و ایدئولوژی خود را در میان توده ها پراکند تا بالاخره در قرون هفده و هجده توانست با انقلاب توده ها قدرت سیاسی را تصرف کند و نظام خود را بگستراند. احزاب طبقه کارگر همیشه نظام بورژوائی را به تازیه انتقاد بسته و ایدئولوژی و نظام سوسیالیستی را میان توده ها می برند و آنها را برای انقلاب آماده می سازند. انقلاب سوسیالیستی اکتوبر روسیه، انقلاب اکتوبر خلق چین همه از این حکم پیروی می کنند. انقلاب ایران در ۲۲ دلو ۱۳۵۷ از این قاعده مستثنی نیست.

در کشور های سوسیالیستی ضد انقلاب نیز به در هم شکستن دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار مجدد قدرت سیاسی بورژوازی به پراکندن ایدئولوژی بورژوازی می پردازد و این کوشش برای ضد انقلاب چندان دشوار نیست چون توده های مردم در این کشور ها هنوز از ایدئولوژی کهنه رهائی نیافته اند و تبلیغات ضد انقلاب سریع مؤثر می افتد. در

اتحاد شوروی ضد انقلاب به همین شیوه متوسل شد. ضد انقلاب مجارستان نیز در ۱۹۵۶ با ایجاد "محل های پتوفی"<sup>۱</sup> و تبلیغ افکار بورژوائی توده، مردم را به قیام برانگیخت. دارودسته لیوشائوچی نیز چنان که خواهیم دید، همین شیوه را برای سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا به کار می برد.

مائو بدین ترتیب رابطه نزدیک و متقابلی میان ایدئولوژی و فرهنگ و قدرت سیاسی می بیند. اگر قدرت سیاسی با تبلیغ ایدئولوژی و فرهنگ طبقه، خود را تحکیم و استوار می کند برای تصرف قدرت سیاسی باید ایدئولوژی و تأسیسات روبنائی نظام حاکم را به باد انتقاد گرفت و مردم را برای سرنگونی آن آماده گردانید. چنان که در فوق آمد لنین، ستالین و مائو از خطر بازگشت جامعه سوسیالیستی به قهقراء، از خطر احیاء سرمایه داری صحبت می کنند. این خطر از کجا و از چه عواملی سرچشمه می گیرد؟ برای پاسخ به این سؤال می توان از عوامل زیر یاد کرد:

### بورژوازی

با پیروزی انقلاب سوسیالیستی بورژوازی به یک بار و به خودی خود نابود نمی گردد، فقط از وضع طبقه حاکم به صورت طبقه محکوم درمی آید. این ایده که بورژوازی با وسائل تولید در ارتباط ناگسستنی است و همین که وسائل تولید از دست بورژوازی بیرون آمد، دیگر از بورژوازی به مثابه طبقه نمی توان سخن گفت، دور از حقیقت است. لنین خود در تمام دورانی که دیکتاتوری پرولتاریا برجا است به "استنمارگران" اشاره می کند و با موشکافی می بیند که "از میان کارمندان شوروی"، "بورژوازی جدید به وجود می آید". اینها همه بدان معنی است که پس از انقلاب، بورژوازی استنمارگر هست اگرچه با وسائل تولید بیگانه است.

بورژوازی که انقلاب سوسیالیستی از او سلب مالکیت کرده تا مدتها به زندگی خود ادامه می دهد. اما با مرور زمان مثلاً پس از گذشت یکی دو نسل رو به خاموشی می رود. با نابودی این بخش از بورژوازی، بورژوازی از جامعه رخت بر نمی بندد، بورژوازی جدیدی از درون جامعه سربلند می کند.

بخشی از این بورژوازی از تولید کوچک " که در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است" زاده می شود و به گفته لنین "همواره، همه روزه و هر ساعت به طور خود به خودی و به مقیاس وسیع" هم زاده می شود. این گرایش به ویژه در روستا در میان دهقانان که هر کدام قطعه زمینی برای کشت و کار و یا دام هائی در اختیار دارند، به چشم می خورد. محصول کار دهقان، محصولی که از این ممر به دست می آورد، به خود او تعلق دارد و می تواند آن را در بازار بفروشد، نطفه گرایش به تولید سرمایه داری در همین جا نهفته است. چه آموزنده است کلام لنین:

" ما در روسیه (در سال سوم پس از سرنگونی بورژوازی) نخستین گامهای گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم یا به مرحله پائین تر کمونیسم را از سر می گذرانیم. طبقات هنوز برجای خود باقی اند و در همه جا پس از تصرف قدرت توسط پرولتاریا سالهای دراز باقی خواهند ماند... از میان بردن طبقات فقط به معنی برانداختن مالکین ارضی و سرمایه داران نیست. ما اینکار را نسبتاً آسان انجام دادیم- به معنی کنار زدن تولید کنندگان کوچک کالا نیز هست... اینها را نمی توان برانداخت، اینها را نمی توان سرکوب کرد، باید با آنها دمساز شد. می توان و باید با کار بسیار طولانی و آهسته آهسته، با کار سازمانی احتیاط آمیز خمیره آنها را تغییر داد، آنها را تجدید تربیت کرد. آنها با یک جو خرده بورژوائی پرولتاریا را از هر سو در برگرفته اند، با این جو پرولتاریا را می آland، روحیه پرولتاریا را سست می کنند، مدام در درون پرولتاریا بی صفتی خرده بورژوائی، تفرقه، اندیویدوالیسم، ناپایداری در شور و شوق و سرخوردگی پدید می

<sup>1</sup> شاعر جوان مجارستان، قهرمان انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ که با شعار انقلابی خود مردم را به انقلاب فراخواند و خود نیز در عنفوان جوانی جان خود را در اینراه باخت.

آوردند... نیروی عادت میلیونها و میلیونها، رعب انگیز ترین قدرت است... هزار بار آسانتر است بر بورژوازی بزرگ متمرکز غلبه کرد تا بر میلیونها و میلیونها مالک کوچک فائق آمد. این مالکین کوچک با فعالیت روزانه و همه روزه و نامرئی و غیر قابل لمس و تخریبی خود همان نتایجی را به بار می آورند که بورژوازی بدان نیازمند است، نتایجی که از طریق آنها قدرت بورژوازی احیاء می شود" ("چپ روی، بیماری کودکی کمونیسم")

بخش دیگر این بورژوازی از کادر های فنی، علمی، اداری، تولیدی، فرهنگی و نظامی نظام کهنه تشکیل می شود که دولت پرولتاریا به علت فقدان کادر ناچار است آنها را در مقامات حساس به خدمت بگذارد. در چین این کارمندان که اعضاء قدیم کومین دان بودند، به چند ده هزار نفر بالغ می گردید. در میان کارمندان حزبی و دولتی و حتی کارکنان عالی رتبه، گرایش به بورژوا شدن پدیده غیر عادی نیست و کلام لنین که "از میان کارمندان شوروی ما" بورژوازی جدید به وجود می آید" مصداق همین پدیده است.

این بورژوازی که بخشهای آن را بر شمردیم خصلت طبقاتی اش در سطح روبنا معلوم می شود. آن افرادی از جامعه که از روابط اقتصادی و تولید بورژوائی دفاع می کنند و تلاش آنها در جهت حفظ این روابط است همه به بورژوازی تعلق دارند، اگرچه با وسائل تولید و استثمار از طریق این وسائل سروکار نداشته باشند. این افراد پیرو لیبرالیسم، فرمیسیم، اکونومیسم، دکماتیسیم، سکتاریسم، اندیویدوآلیسم، بوروکراتیسیم، فرماندهی و نظرات ضد پرولتاری و نظائر آنها می باشند و می کوشند این نظارت را در حزب و در میان توده ها تبلیغ کنند. برای غلبه بر آنها باید شیوه تفکر آنها را تغییر داد. باید افکار بورژوائی و خرده بورژوائی را از مغزها بیرون ریخت و به جای آنها افکار پرولتاری نشانید.

تا زمانی که مقامات رهبری در تولید و توزیع، در دولت و در حزب به دست کارگران انقلابی، کارگرانی واقعاً آگاه و مشعر به رسالت تاریخی خود نیفتند، بورژوازی به موجودیت خود ادامه می دهد، همین بورژوازی که امید بازگشت به سرمایه داری را از دست نمی دهد و برای تحقق آن از تلاش باز نمی ایستد، همین بورژوازی است که اگر مبارزه برای خشک کردن ریشه آن درست و به موقع انجام نگیرد، خطر بازگشت سرمایه داری را به همراه دارد.

### اقتصاد کالائی و پول

درگذار از سرمایه داری به سوسیالیسم، پس از تحقق مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و بالاخره پس از برقراری اقتصاد طبق نقشه، هنوز اقتصاد کالائی برجای میماند، هنوز پول رایج است، هنوز داد و ستد برقرار است. البته ما دیگر با اقتصاد کالائی سرمایه داری سروکار نداریم، سود تعیین کننده تولید نیست، وسائل تولید در شمار کالا در نمی آید، تولید در انطباق با نیاز های جامعه بر طبق نقشه انجام می شود، قیمت ها بر طبق نقشه تعیین می شوند، معذک همین که پول و کالا ولو با دامنه ای محدود در جامعه در گردش است خطر بازگشت به سرمایه داری بر بالای سر نظام سوسیالیستی دور می زند. کافی است سود را ملاک تولید قرار داد و وسائل تولید مؤسسات دولتی را به صورت کالا درآورد برای آن که سرمایه داری به جای سوسیالیسم بنشیند. و این همانست که خروشچف، کاسیگین و برژنف و شرکاء بدان دست زدند و این همانست که امروز در چین در سایه خیانت دن سیائوپین و هواکوئوفنگ جریان خود را می پیماید. لازم به تذکر است که گردش پول و کالا مدتها پس از دگرگونی روابط تولید در شهر و روستا ناگزیر باید باقی بماند و باقی می ماند.

### تضاد کار فکری و کار بدنی

تضاد میان کار فکری و کار بدنی از تضاد های جامعه طبقاتی و از آن جمله سرمایه داری است. نحوه آموزش و پرورش سرمایه داری پیوسته این تضاد را در جامعه تجدید می کند. در این سیستم آموزشی فقط دانش آموزانی که از

امکانات مادی و مالی برای ارتقای سطح معلومات خود برخوردارند، به مدارس عالی و دانشگاه ها راه می یابند و تحصیلات خود را با موفقیت به پایان می رسانند. کاملاً طبیعی است که چنین دانش آموزانی معمولاً از میان کارگران و زحمتکشان که توانایی تأمین زندگی مادی و معنوی فرزندان خود را ندارند، بر نمی خیزند.

این تضاد با تفاوت‌هایی به جامعه سوسیالیستی به ارث می رسد. در اینجا نیز سیستم آموزشی در دانشگاه ها، مدارس عالی و مدارس حزبی کارکنان فکری تحویل جامعه می دهند. در اینجا نیز جوانان با استعداد، جوانانی که بتوانند از هفت خوان امتحانات و مسابقات بگذرند به تحصیلات خود در مؤسسات آموزشی عالی ادامه خواهند داد. البته فرا گرفتن ایدئولوژی پرولتاریا و گاه گاه کار بدنی می تواند میان کار فکری و کار بدنی تفاهم و همبستگی ایجاد کند. ولی همین که این کارکنان فکری به مثابه کارشناس و متخصص و کادر در تولید یا اداره امور گمارده شدند دیری نمی گذرد که وظایف رهبری را در دست می گیرند، از حقوق و مزایا و امتیازات خاصی برخوردار می گردند، به تدریج از توده کارگران و زحمتکشان جدا می افتند و به زندگی و افکار بورژوازی خو می گیرند. این عناصر وابسته به بورژوازی یا خرده بورژوازی و یا بورژوا شده در ادارات دولتی، مؤسسات اقتصادی و فرهنگی و سازمانهای اجتماعی رخنه می کنند و کم کم جامعه سوسیالیستی را به تباهی و انحطاط سوق می دهند. در درون حزب این عناصر پایه ریزیونیس اند، پایه بوروکراسی اند، و پایه اجتماعی بورژوازی برای آن که به امید به بازگشت خود جامعه عمل ببوشاند.

لنین به درستی می آموخت که ایدئولوژی بورژوازی و نیروی عادت خرده بورژوازی که از همه سو پرولتاریا را در برگرفته اند برخی اقشار پرولتاریا را به سوی انحطاط معنوی می کشانند، به درستی بر آن بود که "ما بدون مبارزه منظم و پیگیر و مصرانه در راه بهبودی دستگاه دولتی، تا انجام ساختمان پایه سوسیالیسم از بین می رویم". (جلد ۳۲ ص ۳۰۱ چاپ روسی)

بدین ترتیب تضاد کار فکری و کار بدنی در سوسیالیسم همچنان باقی میماند. برای حل این تضاد (نه به یک بار، بلکه به تدریج) باید آنگونه که مائو می آموزد، آموزش و پرورش را به محیط تولید برد تا تولید کنندگان خود کار تولید و آموزش را در دست خود گیرند. اگر اقدامی برای حل این تضاد صورت نگیرد، زمینه دیگری برای گرایش به سرمایه داری آماده است. تجربه شوروی و تجربه چین (که ریزیونیسست ها دست آورد های انقلاب فرهنگی پرولتاریائی را بریاد دادند) آن را به وضوح نشان می دهد.

### **محاصره سرمایه داری**

دولتهای امپریالیستی با سوسیالیسم که تجسم نابودی آنها است، سر سازگاری ندارند و هر موقع که فرصتی دست دهد برای برانداختن آن حتی از لشکرکشی به کشور یا کشور های سوسیالیستی پروائی ندارند. دولتهای امپریالیستی "هیچ گاه و هیچ فرصتی را برای مداخله مسلحانه، به عبارت دیگر برای خفه کردن قدرت سیاسی شوروی از دست فرو نخواهند گذاشت" (لنین)

### **۲- انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، تکمله انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی**

بیروزی انقلاب خلق چین قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی وابسته و طبقه فنودال بیرون کشید، پایه های اقتصادی آنها را نیز در هم شکست، سلطه امپریالیسم و فنودالیسم را از جامعه چین ریشه کن ساخت و تضاد های ملی و دموکراتیک را حل کرد. اما تضاد اساسی و در عین حال عمده ای را به جای آنها نشانید: تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، انقلاب چین وارد مرحله سوسیالیستی خود گردید.

گذار به سوسیالیسم از همان فردای پیروزی انقلاب آغاز شد. از همان فردای پیروزی انقلاب نیز مبارزه میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیسم در گرفت. این مبارزه در واقع تمام زمینه های زیربنا و روبنا را در بر می گیرد. نمایندگان بورژوازی به سرکردگی لیوشائوچی که به رهبری حزب راه یافته بودند با نظرات و افکار رویزیونیستی و خرابکاری در مشی صحیح حزب در برابر ساختمان سوسیالیسم موانعی ایجاد می کردند. در سالهای اول دهه شصت اینها اکثریت را در رهبری حزب و در ارگانهای رهبری عده ای از شهرستانها در دست داشتند. مبارزه میان مائوتسه دون و یارانش با دارودسته لیوشائوچی، مبارزه مارکسیسم-لنینیسم با رویزیونیسم، دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در برابر تلاش برای استقرار دیکتاتوری بورژوازی و احیاء سرمایه داری بود. مطبوعات بورژوائی این "دعوا" را جنگ بر سر قدرت فردی قلمداد کردند. بورژوازی دیدی جز این هم از مبارزه درون حزب کمونیست نمی تواند داشته باشد. این دید در انطباق با افکار و کردار روزمره او است. متأسفانه "امپریالیسم و انقلاب" نیز از همین دید به مبارزه درونی حزب کمونیست چین می نگرد. گویا دو نماینده بورژوازی چین بر سر و کله هم می کوبند برای آن که در مقام ریاست باقی بمانند.

آیا درست است که مبارزه مائوتسه دون و لیوشائوچی بر سر قدرت است؟ البته به یک مفهوم درست است ولی این آن مفهومی نیست که بورژوازی و "امپریالیسم و انقلاب" بدان می دهند. در واقع صحبت بر سر قدرت است، اما نه قدرت فرد، بلکه قدرت طبقه، صحبت بر سر قدرت پرولتاریا است که مائوتسه دون نماینده آنست و قدرت بورژوازی که لیوشائوچی در پی اعمال آنست، صحبت بر سر اینست که در چین باید به ساختمان سوسیالیسم ادامه داد یا به نظام کهنه بازگشت. این افتخار مائوتسه دون است که لیوشائوچی، این نماینده بورژوازی را از قدرت به زیر اندازد و پرولتاریا را بر مسند قدرت بنشاند. این فراکسیون بازی و دعوا بر سر قدرت این یان فرد نیست.

چه چیز نشان می دهد که منازعه مائو با لیو بر سر مارکسیسم-لنینیسم و رویزیونیسم، بر سر راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری است؟ "امپریالیسم و انقلاب" عمداً مسائل مورد اختلاف را به سکوت برگزار می کند برای آن که خواننده نتواند میان حق و باطل تمیز دهد، برای آنکه مائو را نیز از قماش لیو بنمایاند و "دعوا" را بر سر قدرت فردی قلمداد کند.

ما بعداً به مسائل مورد اختلاف خواهیم پرداخت ولی اکنون ببینیم چه عاملی مائو را به انقلاب فرهنگی پرولتاریائی رسانید.

سالهای دهه پنجاه و شصت برای مارکسیسم-لنینیسم و تئوری سوسیالیسم علمی سالهای آموزنده ای بود. در اتحاد شوروی پس از مرگ ستالین رهبران حزب و دولت به جهان بینی پرولتاریا پشت کردند، در ۱۹۵۶ خروشچف ضمن نفی دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در گزارش خود به کنگره ۲۰ احکامی عرضه کرد که با مارکسیسم-لنینیسم وجه مشترکی نداشت. طی سالهای بعد رهبران شوروی به تدریج نظرات رویزیونیستی خود را بسط دادند و در کنگره ۲۲ (۱۹۶۲) آنها را به صورت تمام عیاری در آوردند و در برنامه جدید حزب گنجاندند. در ۱۹۶۴ پایه های اقتصادی سرمایه داری را تنظیم کردند و مورد عمل گذاشتند. کشور های دموکراسی توده ئی (به جز البانی) همه به دنبال اتحاد شوروی به راه افتادند و به راه احیاء سرمایه داری رفتند. اتحاد شوروی در ۱۹۶۸ با تجاوز به چکسلواکی ماهیت خود را به مثابه ابر قدرتی امپریالیست که داعیه سیادت بر جهان را در سر می پروراند، متجلی ساخت.

باز هم در ۱۹۵۶ ضد انقلاب به تحریک امپریالیسم و با کمک آن، برای برانداختن سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا شورش خونینی در مجارستان به راه انداخت و جنایاتی مرتکب شد که در تاریخ به مثابه ننگی باقی خواهد ماند. در همین سال در لهستان شورش مردم گومولکای خائن را بر رأس قدرت نشانید که مانند خروشچف به مارکسیسم و سوسیالیسم پشت پا زد.

رویزیونیسم مدرن که در کشور های سوسیالیستی (البته به جز البانی و چین) ظهور کرد و بر مسند قدرت نشست، تمام دستاورد های سوسیالیسم را که طی قریب نیم قرن به قیمت آلام و مصائب فراوان و قربانیهای بی شمار به دست آمده بود بر باد داد. از اردوی سوسیالیسم که در آن پرولتاریا ضمن آزاد کردن خود یک سوم بشریت را از ستم ملی و طبقاتی رها کرده بود جز دو کشور چین و البانی برجای نماند. این حوادث ضد انقلابی در چین نیز انعکاس یافت. در آنجا ضد انقلاب خواستار برچیدن بساط دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار "دموکراسی" گردید.

نابودی اردوی سوسیالیسم برای پرولتاریای جهان شکست بزرگی بود، شکستی دردناک و غم انگیز که دورنمای استقرار سوسیالیسم را در مقیاس جهانی در آینده ای نه چندان دور از انتظار و اذهان محو کرد.

تاریخ شکست کمون پاریس را به یاد دارد. مارکس با تحلیل علمی آن، اشتباهات کمون را یافت و پرولتاریا را به درس گرفتن از آن فراخواند. مارکس احکام تازه ای برای استقرار و نگهداری دیکتاتوری پرولتاریا بر تئوری سوسیالیسم علمی افزود.

شکست اردوی سوسیالیسم از لحاظ دامنه و اهمیت به مراتب فراختر و پردامنه تر از کمون پاریس است. چه شد که چنین شکستی به پرولتاریا رو نمود؟ چه عواملی، چه اشتباهاتی موجب شد که دست آوردهائی به این عظمت و با این قدرت به یک بار دود شود و به هوا برود؟ و در سایه تحلیل این عوامل و اشتباهات چه باید کرد تا در آینده دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم دستخوش چنین ناکامی هائی نشود و به فقراء باز نگردد؟

این سؤالات بود که مائو را به اندیشیدن واداشت. مائو که خود در یک کشور چند صد میلیونی به کار ساختمان سوسیالیسم پرداخته بود، مائو که می دید در چین تحت تأثیر حوادث دنیای سوسیالیسم، ضد انقلاب به ویژه در درون حزب سر بلند کرده و تیشه به ریشه سوسیالیسم می زند، ناگزیر بایستی به استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و ساختمان سوسیالیسم می اندیشید. مائو با غور و تعمق در آنچه که به وقوع پیوسته بود و ضمن مبارزه با ضد انقلاب به تدریج تضاد های جامعه سوسیالیستی را که منجر به نابودی آن گردید و نیز اسلوبهای حل این تضاد ها را یافت، او اهمیت مبارزه را در پهنه فرهنگ و ایدئولوژی دریافت. به ضرورت انقلاب فرهنگی پرولتاریائی برای استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه ساختمان سوسیالیسم پی برد.

ضرورت انقلاب فرهنگی پرولتاریائی از تحلیل مارکسیستی- لنینیستی تجربه دیکتاتوری پرولتاریا در کشور های سوسیالیستی و به ویژه در اتحاد شوروی برخاسته است و در نتیجه برای ساختمان سوسیالیسم در هر مکان و هر زمان ملاک اعتبار است. جهانشمول بودن آن نیز در همین است.

تئوری انقلاب فرهنگی پرولتاریائی مائوتسه دون بر چه اصولی استوار است:

**الف-** در جامعه سوسیالیستی، طبقات، تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی هنوز برای مدتی طولانی باقی می ماند. تبدیل مالکیت خصوصی وسائل تولید به مالکیت اجتماعی به مالکیت عموم خلق و مالکیت کئوپراتیو هنوز به معنای پیروزی سوسیالیسم و پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی نیست، به معنای آن نیست که مسأله "پیروزی کی برکی" عمل شده است. در تمام دوران دیکتاتوری پرولتاریا، بورژوازی به بازگشت به سرمایه داری امید دارد و به خاطر آن تلاش می کند. مبارزه میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری ادامه می یابد و خطر احیاء سرمایه داری به هیچ وجه منتفی نیست ولی در عین حال نمی توان گفت که بازگشت به سرمایه داری اجتناب ناپذیر است اگرچه در دو کشور سوسیالیستی شوروی و چین راه سرمایه داری بر سوسیالیسم پیروز شده است. در صورتی که مبارزه میان دو راه به درستی راهنمایی شود، این مبارزه خود به نیروی محرک تکامل جامعه سوسیالیستی مبدل می گردد.

**ب-** "مبارزه میان دو طبقه و دو راه ناگزیر در حزب انعکاس می یابد. مشتی صاحبان قدرت که به درون حزب رخنه کرده و در راه سرمایه داری گام نهاده اند، نمایندگان بورژوازی در درون حزب اند. مشتی رویونیست ضد انقلابی

اند. اگر فرصتی پیش آید آنها قدرت را به دست می‌گیرند و دیکتاتوری پرولتاریا را به دیکتاتوری بورژوازی مبدل می‌سازند. برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا ما باید دقیقاً مراقب باشیم تا افرادی نظیر خروشچف را که در میان ما می‌لوند تشخیص دهیم و آنها را افشاء و طرد کنیم و قدرتی را که غصب کرده اند از چنگشان به درآوریم و به پرولتاریا بسپاریم".

**ج- انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در ماهیت خود انقلاب سیاسی است چون مبارزه بر سر قدرت سیاسی است، معذک این انقلاب در پهنه روبنا، در پهنه ایدئولوژی و فرهنگ جریان می‌یابد، برای آن که فرهنگ زیربنای اقتصادی کهنه یعنی فرهنگ جامعه طبقاتی را نابود سازد و فرهنگ پرولتری را که در انطباق با زیربنای سوسیالیستی است به جای آن قرار دهد. هدف انقلاب فرهنگی پرولتاریائی پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی در زمینه ایدئولوژی است. مائو برآنست که در تضاد میان زیربنا و روبنا، زیربنا جهت عمده است ولی اضافه می‌کند که این دو جهت تضاد همیشه به اینصورت باقی نمی‌مانند و در انطباق با تحول شرایط جای خود را با یک دیگر عوض می‌کنند و در نتیجه، در شرایطی روبنا به جهت عمده تبدیل می‌شود.**

در سوسیالیسم، زمانی که زیربنای جامعه از بیخ و بن دگرگون شده، شعور اجتماعی انسانها هنوز در انطباق با زیربنای سوسیالیستی نیست. ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی هنوز پیش از ایدئولوژی و فرهنگ پرولتری در توده ها نفوذ و تسلط دارد. بدیهی است چنانچه این سلطه برجای باقی بماند. زیربنای سوسیالیستی در خطرنابودی قرار خواهد گرفت. برای حفظ و تحکیم زیربنای سوسیالیستی مبارزه در پهنه ایدئولوژی و فرهنگ برجستگی پیدا می‌کند، به خصوص که بورژوازی نیز به برآوردن "امید" خود مبارزه خود را در همین پهنه می‌گستراند.

پس از انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی، پرولتاریا برای تحکیم قدرت سیاسی خود باید ناگزیر به انقلاب فرهنگی دست زند، دیکتاتوری خود را در زمینه روبنا نیز بر بورژوازی اعمال کند. تجربه چند ده سال دیکتاتوری پرولتاریا در کشور های مختلف نشان می‌دهد که نظام سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند بدون انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، بدون ریشه کن کردن ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی دوام بیاورد و استحکام یابد. وجود ایدئولوژی بورژوائی در اذهان توده ها و اشاعه این ایدئولوژی سرانجام به سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا منتهی خواهد شد.

اگر انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی ناگزیر باید با انقلاب فرهنگی پرولتاریائی تکمیل شود تا راه برای جامعه کمونیستی هموار گردد، آنگاه مسلم است که انقلاب فرهنگی پرولتاریائی خصلت جهانشمول دارد و تئوری انقلاب فرهنگی پرولتاریائی مائو تکامل تئوری سوسیالیسم علمی است.

**د- برنامه انقلاب فرهنگی پرولتاریائی در زمینه ایدئولوژی از یکسو انتقاد از رویزیونیسم و طرد آن و از سوی دیگر مبارزه با خود خواهی (اگوئیسم) و خود پرستی است. "پرولتاریا می‌کوشد جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی سعی دارد جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد" و مبارزه با خود خواهی، مبارزه ای است برای دگرگونی نهاد انسان، برای شست و شوی اعماق ذهن و شعور انسان از آن آلودگی های جامعه طبقاتی و از آنجمله سرمایه داری که استثمار و ستم طبقاتی را همچنان پا بر جا نگاه می‌دارد. هدف انقلاب فرهنگی پرولتاریائی دگرگون ساختن ایدئولوژی و سیمای معنوی تمام جامعه است، در زمینه افکار، فرهنگ و عادات و رسوم.**

**ه- انقلاب فرهنگی پرولتاریائی انقلاب توده ها است، انقلابی است که در جریان آن توده ها با انتقاد از مظاهر رویزیونیسم، با انتقاد از مظاهر خودخواهی و فرد پرستی و طرد آنها خود را تربیت می‌کنند و سرشت خود را تغییر می‌دهند، آلودگی های جامعه طبقاتی را به دور می‌افکند. برای تجدید پرورش فکری و ایدئولوژیک توده ها هیچ چیز جای خود توده ها را نمی‌گیرد. رهبری این انقلاب بدیهی است در دست حزب پرولتاریا است.**



تئوری انقلاب فرهنگی پرولتاریائی به عنوان تکلمه تئوری سوسیالیسم علمی، به عنوان تکلمه، انقلاب سیاسی و اقتصادی برای استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری، از مائوتسه دون است. مائوتسه دون خود اصول آن را تدوین نمود و با دست میلیونها و دهها میلیون خلق چین آن را به تحقق در آورد و رهبری کرد. انقلاب فرهنگی پرولتاریائی هدف آن و مضمون آن چیزی نیست که بتوان برآن مهر سکوت زد و با یک نوک قلم آن را تخطئه کرد. این انقلاب علی رغم نتایج مثبتی که به دست داد پس از مرگ مائو با شکست روبه رو گردید و رویزونیست ها به احیاء سرمایه داری پرداختند و راه سرمایه داری را ادامه دادند ولی این شکست از اهمیت آن نمی کاهد. تجربه سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی نیز با شکست مواجه شد ولی هیچ مارکسیستی در صحت تئوری سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا تردیدی به خود راه نمی دهد.

حزب کار البانی چه درست می اندیشید وقتی حقیقت زیر خطاب به مائو تسه دون از قلم رهبر آن تراوش می کرد: "آموزه های شما در مورد ادامه انقلاب در شرایط دیکتاتوری پرولتاریا به این منظور که ساختمان سوسیالیسم به پیروزی کامل رهنمون گردد و راه بر هر گونه خطر احیاء سرمایه داری بسته شود، سهم بسیار ارزنده ای در تئوری و پراتیک سوسیالیسم علمی به شمار می آید که دارای ارزش بین المللی است." برای جلوگیری از احیاء نظام کهنه و حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا نه تنها باید برآمد های سیاسی بورژوازی را سرکوب کرد، بلکه از پیدایش بورژوازی جدید جلوگیری و اینکار فقط در پهنه روبنا از طریق برانداختن ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی، بر انداختن عادات و رسوم نظام کهنه امکان پذیر است. برای دیکتاتوری پرولتاریا، انقلاب فرهنگی مقدمه لازم و ضروری ساختمان جامعه کمونیستی است.

پس از آن که قدرت سیاسی به دست پرولتاریا افتاد و انقلاب اقتصادی صورت گرفت. پس از آن که با اشتراکی کردن کشاورزی مالکیت سوسیالیستی بر وسائل تولید در سراسر جامعه مستقر گردید، انقلابی در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ ناگزیر است تا فرهنگ زیربنای اقتصادی کهنه یعنی فرهنگ طبقاتی را نابود سازد و فرهنگ پرولتری را که در انطباق با زیربنای سوسیالیستی است به جای آن بنشاند، ایدئولوژی و فرهنگ بورژوائی و خرده بورژوازی عادات و رسوم جامعه طبقاتی طی قرن ها آنچنان در مغز توده ها و از آن جمله بخشی از طبقه کارگر جایگزین شده که بیرون کشیدن و ریشه کن کردن آن فقط از طریق انقلاب توده ئی امکان پذیر است. تغییر ایدئولوژی و فرهنگ کهنه به ایدئولوژی و فرهنگ پرولتری را نمی توان از طریق آموختن مارکسیسم-لنینیسم یا پیکار قلمی و لسانی علیه ایدئولوژی و فرهنگ طبقاتی و یا با صدور و رهنمود ها و قطعنامه ها عملی ساخت. فقط انقلاب فرهنگی، آنها - مانند هر انقلاب دیگر - با دست توده ها به این دگرگونی جامعه عمل خواهد پوشید و تنها با این دگرگونی می توان دیکتاتوری پرولتاریا را از دستبرد بورژوازی مصون داشت.

اگر در زمینه سیاسی و اقتصادی یک انقلاب کافی است برای آن که قدرت را به پرولتاریا بسپارد، در زمینه ایدئولوژی و فرهنگ به علت ریشه عمیق آنها در مغز انسانها تنها یک انقلاب فرهنگی کافی نیست چون «مقاومت ایدئولوژیک ... از همه عمیقتر و قویتر» و طولانی تر است. باید انقلاب فرهنگی را هر چند گاه یک بار تجدید کرد تا به تدریج بر این مقاومت غالب گردید و آن را در هم شکست.

"انقلاب فرهنگی پرولتاریائی، در چین ادامه کوشش مداوم برای پاک کردن شعور در درون و در بیرون حزب کمونیست چین است... به قسمی که احیاء سرمایه داری غیر ممکن گردد، تولید استحکام یابد و انقلاب سوسیالیستی مداوم به پیش رانده شود".

انقلاب فرهنگی شیوه تفکر صحیح و پرولتری را تأمین می کند و بسط می دهد، آلودگیهای طبقاتی روبنا را می زداید، فرهنگ نوین پرولتری را ایجاد می کند که به نوبه خود بر زیربنا تأثیر می گذارد و تولید را افزایش می دهد. وقتی

انسانها واقعاً پرولتری و انقلابی بیندیشند، برای هدف نهائی دوردست به گفتهٔ مائو "سریعتر، بهتر و صرفه جویانه تر" تولید خواهند کرد و راه را برای کمونیسم خواهند گشود.  
چنین است به طور بسیار مجمل اصول انقلاب فرهنگی پرولتاریائی و جریاناتی که به این انقلاب منتهی گردید.  
ادامه دارد